



تقریر درس خارج فقه الصلاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۰۱	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۷ / ۰۱
عنوان ۱	مواقیت الصلاة					
عنوان ۲	وقت نمازهای مغرب و عشاء					
عنوان ۳	مروری بر مباحث پیشین: آغاز وقت نماز مغرب					
عنوان ۴	تلازم غروب خورشید و زوال حمرة مشرقیه					
عنوان ۵	آغاز وقت نماز عشاء					
عنوان ۶	ادله روایی ابتدای وقت عشاء پس از اتمام نماز مغرب					
عنوان ۷	بحثی در باب مرسلات صدوق					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

در این درس، مبانی فقهی برای تعیین دقیق اوقات نماز مغرب و عشاء و مسأله اعتبار برخی روایات مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

وقت نماز مغرب؛ ملاک، غروب از «أرض مُصلی»

آغاز وقت نماز مغرب با غروب خورشید است؛ اما ملاک، نه صرفاً پنهان شدن قرص خورشید از دید نمازگزار، بلکه غروب کامل آن از کل منطقه‌ای است که در محدوده دید و شنوایی او قرار دارد (موسوم به «أرض مُصلی»). علامت قطعی و خارجی برای تحقق این شرط، از بین رفتن کامل سرخی آسمان از سمت مشرق («زوال حمرة مشرقیه») است. بدین ترتیب، دو تعبیر «غروب شمس» و «زوال حمرة» که در روایات آمده، به یک حقیقت واحد اشاره دارند و این دقت، از ویژگی‌های متمایز فقه اهل بیت علیهم السلام است.

وقت نماز عشاء؛ آغاز، پس از اتمام نماز مغرب

وقت نماز عشاء، بلافاصله پس از به پایان رساندن نماز مغرب آغاز می‌شود. این حکم از روایاتی استنباط می‌شود که وقت دو نماز را مشترک اما با لزوم رعایت ترتیب («إِلَّا أَنْ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ») بیان کرده‌اند. بنابراین، اقامه نماز عشاء بلافاصله پس از نماز مغرب، یکی از اوقات فضیلت آن به شمار می‌آید.

اعتبار مراسلات شیخ صدوق

به مناسبت بحث، اعتبار روایات «مرسله» شیخ صدوق، یعنی احادیثی که ایشان بدون ذکر کامل سند و با عبارت «قَالَ الصَّادِقُ (ع)» نقل می‌کند، تبیین خواهد شد. این دسته از روایات از اعتبار بالایی برخوردارند و در حکم حدیث «مُسْنَدٌ صَحِيحٌ» تلقی می‌شوند؛ زیرا این شیوه نقل از سوی شخصیتی چون شیخ صدوق، نشان‌دهنده آن است که صدور آن حدیث در زمانه او قطعی و مسلم بوده یا سند آن نزد وی کامل و بدون هیچ خدشه‌ای بوده است.

مروری بر مباحث پیشین: آغاز وقت نماز مغرب

بحث حاضر در کتاب الصلاة جریان دارد. در مباحث سال گذشته، به وقت نماز مغرب و عشاء رسیدیم و به تحدید «وقت الصلاتین المغرب والعشاء» پرداختیم. همان‌طور که بیان شد، در این خصوص دو مبحث وجود دارد:

❖ بداية الوقتین؛

❖ نهاية الوقتین.

در باب بداية الوقتین برای نماز مغرب، بحثی مفصل صورت گرفت و اشاره شد که در ظاهر روایات، اختلاف تعبیر وجود دارد و هر دو دسته نیز روایات صحیحه فراوانی را در بر می‌گیرند:

➤ دسته‌ای از روایات که می‌گویند با غروب خورشید، وقت نماز مغرب و همچنین زمان افطار فرا می‌رسد.

➤ دسته‌ای دیگر از روایات که آغاز وقت مغرب را زوال حمرة مشرقیه می‌دانند.

پس از بحثی مفصل، با استناد به برخی روایات، به‌ویژه روایاتی که با این لسان وارد شده‌اند که «إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ فَقَدْ زَالَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرَبَهَا»^۱ و نیز روایات دیگر، این‌گونه استنباط می‌شود که هر دو تعبیر -هم غروب شمس و هم زوال حمرة- به یک مطلب واحد اشاره دارند و چنین نیست که دو مبدأ متفاوت برای صلاة المغرب در روایات ذکر شده باشد که نیازمند جمع میان آن دو باشیم.

حاصل کلام آن شد که روایات بیانگر آن هستند که ابتدای وقت مغرب، همان غروب خورشید است؛ اما مقصود، غروب خورشید از «أرض مصلی» است، نه صرفاً از نقطه‌ای که نمازگزار در آن ایستاده است. برای مثال، شخصی را در یک منطقه کوهستانی در نظر بگیرید که در دامنه کوه ایستاده و سمت مغرب او باز است؛ او مشاهده می‌کند که قرص خورشید غروب کرده و دیگر آن را نمی‌بیند؛ اما شعاع خورشید هنوز به لبه کوه‌ها در ارتفاعات بالاتر می‌تابد. آیا چنین شخصی می‌تواند نماز مغرب بخواند؟ پاسخ منفی است؛ زیرا خورشید هنوز از «أرض المصلی» غایب نشده است و غروب آن از أرض مصلی زمانی محقق می‌شود که حمرة مشرقیه از بالای سر او زائل گردد تا اطمینان حاصل شود که خورشید از أرض او غروب کرده است.

۱. «إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ يَعْنِي مِنَ الْمَشْرِقِ فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرَبَهَا»؛ [وسائل الشیعة؛ کتاب الصلاة، ابواب المواقیات، ب ۱۶، ح ۱].

همان طور که گفته شد، معیار برای تعیین «أرض»، «مد السمع و البصر» است که این مفهوم از روایات «خفاء الجدران و الأذان» در بحث صلاة المسافرين استخراج گردیده است؛ زیرا در آیه شریفه آمده است:

﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ...﴾^۱

«ضرب فی الأرض» نیز به معنای خروج از أرض خود شخص است که وطن او محسوب می شود. روایات ما خروج از أرض وطن را این گونه تفسیر کرده اند که: «إذا خفی الجدران و خفی الأذان فقصر»؛ یعنی هنگامی که دیگر دیوارهای شهر خود را نبینی و صدای اذان آن را نشنوی، شهر از محدوده «مدّ سمع و بصر» تو خارج شده است. خفاء جدران و اذان در حقیقت، تطبیق مفهوم «ضرب فی الأرض» در آیه است؛ یعنی از أرض خود خارج شوی. با خروج از آن، اگر قصد مسافرت کرده باشی، نماز قصر می شود؛ اما پیش از خروج از أرض خود، حتی اگر قصد مسافت شرعی را داشته باشی، نمی توانی نماز را شکسته بخوانی. خروج از أرض نیز به این معنا نیست که به صرف بیرون نهادن پا از محدوده شهر، خارج شده ای، بلکه حومه آن نیز جزء أرض خودت محسوب می شود.

دقت در روایات معصومین علیهم السلام نشان می دهد که این روایات خود معجزه اند و این، رمز برتری فقه جعفری امامی بر سایر مذاهب است. فاصله میان فقه ما و فقه دیگران چنان زیاد است که گاهی از آن با تعابیر «فقه عوام» و «فقه خواص» یاد می کنیم. این را استدلالاً می گوئیم که فقه اهل سنت و سایر مذاهب، «فقه العوام» است؛ یعنی یک انسان عامی، آنچه را که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده، بی آنکه بتواند در مراد آن حضرت به خوبی دقت کند و از آن بهره برد، منشأ حکم خود قرار می دهد. این «فقه الخواص» که فقه جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و فقه اهل البيت علیهم السلام است، این دقت ها را در خود دارد که ملاک، غروب خورشید از «أرض المصلی» است. حال، کسی که در صحراست، أرض او تا کجا محاسبه می شود تا غروب خورشید از أرض او حاصل گردد؟ کسی که به خارج از شهر رفته و در جایی ایستاده که یک سویش مشرق و سوی دیگرش مغرب است، خورشید چه زمانی از أرض او غایب می شود؟ یعنی از منطقه ای که در غرب او قرار دارد تا جایی که در محدوده مدّ سمع و بصرش باشد، چه زمانی غایب می گردد؟ از کجا بفهمد که از آنجا غایب شده است؟ می فرماید وقتی حمرة مشرقیه از بالای سرت گذشت، می فهمی که «غابت من أرضک». روایت: «إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ يَعْني مِنَ الْمَشْرِقِ فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبُهَا» چه ارتباطی با غیبیت خورشید از شرق و غرب أرض دارد؟ چگونه با زوال حمرة، کشف می شود که خورشید از غرب أرض رفته است؟ مراد از «أرض» در اینجا، أرض «مد سمع و بصر» است. محدوده مد سمع و بصر، همان أرض مصلی است.

بنابراین، هر دو ملاک، یکی بوده و کاشف از یک مطلب می باشند. آری، صحیح است که مبدأ مغرب، غروب خورشید است؛ اما غروب خورشید از کجا؟ نه از أرض واقف؛ این گونه نیست که من در اینجا ایستاده ام، خطی دور خود بکشم و بگویم وقتی خورشید از این دایره غروب کرد، می توانم نماز مغرب بخوانم یا افطار کنم. بلکه ملاک، «أرضک» است؛ یعنی محدوده مد سمع و بصر تو، نه آن دایره ای که ترسیم کرده ای.

تلازم غروب خورشید و زوال حمرة مشرقیه

غروب خورشید از ارض مصلی، با زوال حمرة مشرقیه متلازم است. حتی اگر این مسأله به متخصصان فلکی سپرده شود تا روشن سازند که زوال حمرة از رأس مصلی، کاشف از غروب خورشید از کجاست، مشخص خواهد شد که مراد، محدوده مد سمع و بصر نمازگزار است.

نص روایت چنین است: «إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرَبَهَا»^۱. جانب المشرق، نیمه مشرقی موقوف مصلی است. وقتی کسی در مکانی می ایستد، یک نیمه، مشرق او و نیمه دیگر، مغرب اوست. اگر از این نیمه مشرقیه حمرة زائل شد، «فقد غابت من شرق الأرض» و حتی «غربها»؛ زیرا «غربها» به معنای غرب ارض مصلی است. این بحث را پیش تر مطرح کردیم و از تکرار آن می پرهیزیم.

پرسشگر: الف و لام در «الأرض» برای عهد نیست؟

معظم له: برای عهد نیست، بلکه مرادش ارض مصلی است.

پرسشگر: موانع طبیعی چه می شود؟

معظم له: موانع طبیعی بحث دیگری است. ما ابتدا می خواهیم اصل مطلب را روشن کنیم که میزان در وقت مغرب چیست؟ ما برای روشن شدن مطلب، به کسی که در «صفح الجبل» است مثال زدیم. حتی در بحث های قبلی این مثال را آوردیم که قرار است نماز جماعتی برگزار شود که امام جماعت در منطقه پایین تر و مأمومین در ارتفاع بالاتر قرار دارند. خورشید از دید امام جماعت غروب کرده، اما کسی که چند متر آن سوتر ایستاده، هنوز خورشید را می بیند. آیا در اینجا مأموم می تواند به چنین امامی اقتدا کند؟ خیر. حتی برای خود امام هم «لم تغرب الشمس»؛ زیرا «لم تغرب الشمس من شرق أرض الإمام و غربها»؛ درحالی که ملاک در شرق و غرب ارض، ارضی است که «يقف فيه المصلی» (أرض المصلی).

آغاز وقت نماز عشاء

در پایان بحث سابق، به بدایه وقت عشاء نیز رسیدیم و گفتیم چون روایات متعددی داریم که وقت مغرب و عشاء را با این لسان توضیح می دهند که با غروب خورشید آغاز می شود و تا منتصف شب ادامه دارد، «إِلَّا أَنْ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ» - چنان که در وقت ظهر و عصر نیز فرموده بود با زوال شمس شروع می شود «إِلَّا أَنْ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ»^۲؛ یعنی نماز ظهر باید قبل از نماز عصر خوانده شود. در اینجا نیز می گوید که نماز مغرب باید قبل از عشاء باشد. از این تعبیر استفاده می کنیم که وقت عشاء از پس از وقت مغرب آغاز می شود و با پایان نماز مغرب، وقت عشاء شروع می شود؛ یعنی کسی که نماز مغرب را خواند، پس از آن، وقت عشاء برایش آغاز می گردد.

پیش تر نیز اشاره کردیم که خود روایات دال بر استحباب نماز در اول وقت، برای نماز عشاء نیز همین اول وقت را شامل می شود؛ یعنی کسی که نماز مغرب را خوانده و می خواهد بلافاصله نماز عشاء را بخواند، می تواند این مستحب را رعایت کند؛ نه مانند برخی از آقایان که در بعضی مسائل دقت نمی کنند. گفتیم دو وقت فضیلت وجود دارد:

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الصلاة، ابواب المواقیت، ب ۱۶، ح ۱۱.

۲. «إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَفْتُ الصَّلَاتَيْنِ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ إِلَّا أَنْ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ وَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَفْتُ الصَّلَاتَيْنِ إِلَّا أَنْ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ»؛ [وسائل الشیعة؛ کتاب الصلاة، ابواب المواقیت، ب ۱۶، ح ۲۴].

۱. عتمه و ذهاب شفق که وقت فضیلت نماز عشاء است؛

۲. بلافاصله پس از نماز مغرب.

کسی که پس از نماز مغرب، عشاء را می خواند، وقت فضیلت نماز عشاء را از دست نداده است؛ بلکه برای کسی که پس از نماز مغرب، عشاء را نمی خواند، وقت فضیلت تا ذهاب ثلث لیل یا حد دیگری است که آن را توضیح خواهیم داد. در نماز ظهر و عصر هم گفتیم که هریک، دو وقت فضیلت دارند و بحث آن مفصل گذشت. پس وقت نماز عشاء، بنابر این روایات، از بعد از صلاة مغرب آغاز می شود.

پرسشگر: ...

معظم له: بله، این بین فقها شایع است که «للصلاة وقتین». شاید صاحب «عروه» هم متعرض شده باشد که در بحث فضیلت، بین فقها شایع است که «لصلاة المغرب و صلاة الظهر وقتان للفضيلة». ما هنوز به وقت نوافل نرسیده ایم؛ وگرنه در آنجا به این مطلب اشاره می کنیم.

ادله روایی ابتدای وقت عشاء پس از اتمام نماز مغرب

ادله ما بر اینکه ابتدای وقت عشاء، پس از اتمام نماز مغرب است، روایات زیر است:

❖ روایت اول: صحیحہ عبید بن زرارہ است:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاتَيْنِ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ إِلَّا أَنْ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ وَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاتَيْنِ إِلَّا أَنْ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ»؛

با غروب خورشید، وقت هر دو نماز آغاز می شود و تا نیمه شب ادامه دارد؛ با این تفاوت که یکی باید پیش از دیگری خوانده شود. از همین جا اختصاص اول وقت به نماز مغرب را استفاده می کنیم و اگر کسی اشتباهاً، خطاء یا به هر دلیل دیگری در وقت اول پس از غروب، نماز عشاء خواند، نمازش باطل است؛ زیرا آن وقت، اختصاصی نماز مغرب است.

❖ روایت دوم: روایت اسماعیل بن مهران، قال:

«كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا عليه السلام ذَكَرَ أَصْحَابُنَا أَنَّهُ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَإِذَا غَرَبَتِ دَخَلَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةِ إِلَّا أَنْ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ وَأَنَّ وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِلَى رُبْعِ اللَّيْلِ، فَكَتَبْتُ: كَذَلِكَ الْوَقْتُ، غَيْرَ أَنَّ وَقْتُ الْمَغْرِبِ ضَيِّقٌ»^۲؛

بعداً بحث خواهیم کرد که «أَنَّ وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِلَى رُبْعِ اللَّيْلِ» به چه معناست و اینکه بر وقت فضیلت حمل شده است. حضرت فرمود: وقت، همان است که گفتم، اما وقت مغرب تنگ است. عبارت: «أَنَّ وَقْتُ الْمَغْرِبِ ضَيِّقٌ» می تواند دو معنا داشته باشد که در اینجا قصد ورود به آن را نداریم و در بحث نماز عشاء به آن خواهیم پرداخت. این عبارت را هم می توان بر وقت فضیلت حمل کرد و هم اگر قائل شدیم که وقت عشاء برای مضطرب یا اعم از او تا وقت فجر و صلاة الفجر استمرار

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الصلاة، ابواب المواقیات، ب ۱۶، ح ۲۴.

۲. همان؛ ب ۴، ح ۲۰ و ب ۱۷، ح ۱۴.

دارد، این عبارت قابل حمل بر این است که این توسعه و امتداد، برای نماز مغرب نیست؛ یعنی بعد از نیمه شب نمی توان نماز مغرب خواند و اگر کسی بخواند بخواند، باید قضاء بخواند.

پرسشگر: ...

معظم له: این بنابر آن است که «ذهاب الحمرة» را بر حمرة مغریه حمل کنیم، نه حمرة مشرقیه و در این صورت، به وقت فضیلت مغرب اشاره دارد.

❖ روایت سوم: صحیح زراره:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ دَخَلَ الْوَقْتُانِ الظُّهْرُ وَالْعَصْرُ وَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ دَخَلَ الْوَقْتُانِ الْمَغْرِبُ وَالْعِشَاءُ الْآخِرَةُ»^۱؛

از روایاتی با مضمون «إِلَّا أَنَّ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ» می فهمیم که وقت عشاء الآخرة، از بعد از صلاة مغرب آغاز می شود.

❖ روایت چهارم: مرسله صدوق:

«قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ حَلَّ الْإِفْطَارُ، وَوَجَبَتِ الصَّلَاةُ، وَإِذَا صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ إِلَى أَنْتِصَافِ اللَّيْلِ»^۲؛

امتیاز این روایت در این است که تصریح دارد «وقت العشاء» بعد از اتمام نماز مغرب است.

بحثی در باب مرسلات صدوق

در مرسلات صدوق که با عبارت «قال الصادق عليه السلام» آغاز می شود؛ یعنی ارسال از معصوم به وسیله صدوق انجام گرفته، بعضی از بزرگان ما آنها را نه تنها در حکم مستندات، بلکه در حکم مستندات صحیحه (صحیح) می دانند؛ زیرا نسبت دادن روایتی به معصوم از سوی صدوق، می تواند دو وجه داشته باشد:

➤ وجه اول: این روایت، قطعی الصدور از معصوم است و صدور آن به وسیله تواتر یا قیام قرائن قطعی بر آن، حتمی است.

ممکن است گفته شود که برای ما قطع آور نیست؛ اما لا اقل اطمینان آور است که تا زمان صدوق، روایتی مقطوع الصدور بوده باشد. البته چنین ارسالی به این معنا نیست که برای شخص صدوق مقطوع الصدور بوده، بلکه بدین معناست که در فضای فقهی آن دوران، صدور آن قطعیت داشته است؛ زیرا او می گوید «قال الصادق عليه السلام» و نسبت دادن امری به معصوم بغیر علم جایز نیست. این اسناد بغیر علم است و خداوند می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۳؛ اینکه فقیهی، آن هم در تراز صدوق، بخواند روایتی را به معصوم اسناد دهد، معنایش این است که در آن مقطع فقهی، مقطوع الصدور بوده است. لذا «قال الصادق عليه السلام» را در حکم مسند صحیح تلقی می کنند.

۱. همان؛ ب ۱۷، ح ۱.

۲. همان؛ ب ۱۶، ح ۱۹.

۳. سوره اسراء: ۳۶.

➤ وجه دوم: این روایت نزد صدوق، مسند بوده و صدق همه روایات آن برای او قطعی بوده و احتمال کذب در ایشان نمی رفته است.

البته احتمال خطا می رود؛ ولی براساس قاعده عقلانیة «حمل کلام عاقل بر عدم سهو و خطا»، عقلاء وقتی کلام انسان عاقل و هوشیار را می شنوند، آن را بر عدم سهو و خطا حمل می کنند. وگرنه اگر کسی در حالت عادی نباشد، به کلامش اعتنایی نمی شود و حجیت ندارد. در مورد شخص عاقل و هوشیار، گفته نمی شود که قصد چیزی را داشته، اما سهواً چیز دیگری را به زبان آورده است. عقلاء احتمال غفلت را در فعل و رفتار عقلانی نمی پذیرند.

خطا نیز از دو سبب نشأت می گیرد: یا از روی غفلت است یا از روی تعمد در کذب. لذا عمدتاً باید احتمال کذب را نفی کنیم. عمل به قول ثقه نیز بدین علت است که احتمال کذب در او منتفی است؛ وگرنه احتمال خطا و غفلتش با اصل عقلانی منتفی می شود؛ اصلی که آن را در غیرثقه هم جاری می کنیم. آنچه در ثقه بدان نیاز داریم، نفی احتمال کذب است.

گفته می شود که از این روایت نزد صدوق، احتمال کذب نفی شده و لذا از تعبیر «قال الصادق علیه السلام» استفاده کرده است. در اینجا گفته می شود اگر این روایت در حدی بوده اند که شخصی مثل صدوق احتمال کذبشان را منتفی دانسته، نمی توان از این روایت گذشت و آن را مرسله دانست؛ بلکه حکم مسند صحیح را دارد. این وجه حجیت مراسلات صدوق است و وجهی قوی برای حجیت مراسلات او وجود دارد؛ گرچه سیدنا الاستاذ الخوئی رحمته الله و برخی دیگر از بزرگان این توجیه را نمی پذیرند؛ ولی توجیهی قوی است که به سادگی نمی توان از آن گذشت.

پرسشگر: ...

معظم له: گفتیم مقصود، قطعی الصدور بودن در فضای فقهی زمان صدوق است و اگر چنین چیزی را احراز کنیم، برای ما نیز افاده علم می کند. یعنی اگر دریافتیم که خبری در زمان صدوق یا کلینی، بین همه اصحاب علم و فقه ما قطعی الصدور بوده و «لم یَشْكَوْا فی صدوره»، می گوئیم در همه اعصار چنان شهرتی داشته که همه فقها در همه دورانها به صحت آن مطمئن بوده اند؛ مانند بسیاری از روایات «نهج البلاغه» که از همین باب، قائل به صحتشان شده ایم یا بسیاری از نبویات، مانند: «الْبَيِّنَاتُ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَقْتَرَفَا»^۱، که به آنها عمل می کنیم با اینکه اکثرشان سند ندارند، از همین دسته اند. علم به اینکه خبری در همه اعصار یا اعصار نزدیک به عصر معصوم علیه السلام بین فقهای اصحاب ما مسلم الصدور بوده، برای ما علم ایجاد می کند؛ یعنی می گوئیم ممکن نیست که در آن فضا، این به عنوان یک حدیث قطعی بین فقهای ما رایج باشد و از معصوم صادر نشده باشد. در اینجا تلازم پیدا می شود. مانند اجماعی که ملازم با قول معصوم باشد و آن را برای خودمان حجت می دانیم؛ نه اجماع مورد نظر اهل سنت و برخی از فقهای مذاهب دیگر؛ زیرا اجماع بما هو اجماع اعتبار ندارد و مردم می توانند بر خطا اجماع کنند؛ اما اجماع هایی وجود دارد که اگر شکل گیرد، می گوئیم ممکن نیست تشکیل شود و مخالف رأی معصوم علیه السلام باشد. چنین اجماعی با رأی معصوم تلازم دارد و ما آن را حجت می دانیم. این مطلبی که اینجا می گوئیم، از لحاظ تلازم با رأی معصوم، شبیه به آن است.

«و صلی الله علی محمد و آل محمد»